

● تحلیل‌ها و گزارش‌ها

نقش بین‌المللی ایران در هزاره‌ی جدید:

نگاهی از بیرون^۱

سوق الجیشی مهم است، ضرورتاً نقشی بیشتر از نقش فعلی‌اش ایفا خواهد کرد. این متفکران در راستای این عقیده عواملی چند برمی‌شمارند: از جمله این که، ایران از زمان اسکندر مقدونی به این سو، مطمع نظر قدرت‌های بزرگ بوده است. این سرزمین مهد یکی از بزرگ‌ترین تمدن‌های جهان است. در مرکز عظیم‌ترین منابع انرژی جهان قرار دارد. به طور مستمر جریان نفت و گاز طبیعی را از مسیر باریک تنگه هرمز فراهم ساخته، در مرکز جاده قدیمی ابریشم ارزان‌ترین و کوتاه‌ترین مسیر عبور منابع انرژی حوزه دریای خزر به بازارهای جهانی را از طریق خلیج فارس

جناب آقای خاتمی
خانم‌ها و آقایان محترم
وقتی از من خواسته شد تا درباره‌ی نقش ایران در هزاره‌ی جدید صحبت کنم، ابتدا به فکر رسید که من یک استاد غیب‌گویی نیستم که درباره‌ی آینده چنین دوری سخن بگویم. اما چند روز بعد به این فکر افتادم که بعد از قریب نیم قرن تحقیق، نگارش و تدریس راجع به ایران در امریکا، حال در پایان عمر خود شاید بتوانم مطالبی شنیدنی مطرح کنم.
بنابراین می‌خواهم درخصوص سه مقوله‌ی مرتبط به هم که می‌تواند به روشن شدن تفکر درباره‌ی نقش ایران در جهان آینده کمک کند نکاتی را تجزیه و تحلیل کنم.

۱. سخنرانی دکتر روح‌الله رضضانی استاد دانشگاه ویرجینیا در حضور جناب آقای خاتمی رئیس‌جمهور در سفر ایشان به سازمان ملل متحد در نیویورک، در پاییز ۱۳۷۹.

فراهم می‌سازد و در طول منطقه عظیم ما بین دریای خزر و دریای مدیترانه شرقی دارای پرجمعیت‌ترین و غنی‌ترین پایگاه‌های صنعتی است.

برخلاف این ناظران، نخستین پیش‌فرض من این است که هیچ یک از عوامل فوق‌الذکر به تنهایی و فی‌نفسه یا به جملگی لزوماً ضامن این معنی نیست که ایران ضرورتاً نقش مهمتری خواهد داشت. زیرا با وجود چنین فرضی، ایران در گذشته نیز باید نقش قابل توجهی در صحنه بین‌المللی ایفا نموده باشد. حال آن که چنین نبوده است. از قرن نوزدهم به این سوی، یعنی از دورانی که برای نخستین بار ایران به طور کامل در گرداب سیاست‌های جهانی کشیده شد، تا زمان بروز انقلاب اسلامی، ایران یک کشور ضعیف و عقب مانده‌یی بود که با نقش حائل بین امپراطوری روسیه و بریتانیا را داشت و با دست نشانده انگلیس و ایالات متحده بود.

نکته حائز اهمیت آن است که از این تجربه تلخ تاریخی باید درس گرفت. درسی که می‌تواند به روشن شدن نقش آینده ایران در جهان کمک کند. به قول جاویدان سیسرو "کسی که از تاریخ درس نگیرد همیشه در دوران کودکی خواهد ماند."

دومین پیش فرض من این است که انقلابیون ایران با درس گرفتن از چنین تجربه تلخ تاریخی کشور خود فرصت بی‌نظیری را برای رهبران خود فراهم ساختند تا از اهمیت راهبردی ایران به نحوی بهره بگیرند، که مردم را قادر سازند تا در نهایت سرنوشت خود را آزادانه به دست گیرند و نقش عمده‌یی در صحنه‌ی جهانی ایفا کنند.

انقلابیون برای تحقق چنین هدف والایی سعی کردند تا انقلاب اصلی را به وجود آورند. آن‌ها حداقل توانستند به آرمان‌های تاریخی و به ثمر نرسیده مردم برای کسب آزادی از سلطه استبداد سلطنتی در داخل کشور و ایفای نقش مستقلی در جهان جامعه عمل ببوشند. بنابراین، برخلاف سایر انقلاب‌های معاصر نظیر انقلاب‌های چین، ویتنام و کوبا، انقلاب ایران تسلیم افکار مارکس و لنین نشد و به همین دلیل "فارست کلبرن" انقلاب ایران را "اصیل‌ترین انقلاب دوران معاصر" نام نهاده است.

عدم تحقق آرمان‌های استقلال و آزادی سیاسی در عمل تا عمق حافظه جمعی مردم ایران ریشه دوانده است. قدرت‌های خارجی دو فرصت تاریخی را که برای تحقق این اصول به وجود آمده بود، خنثی کردند. در سال ۱۲۸۶

پادشاه‌اند تا هرگونه که اراده کنند با آنها در داخل و خارج از کشور رفتار نمایند. از سوی دیگر نویسندگان شریعت‌نامه‌ها به سلاطین توصیه می‌کردند که از مراوده با "دارالحرب" بپرهیزند تا مبدا ایرانیان پس از درک دنیای غرب به کیش ترسایان درآیند.

هیچ کدام از این سلاطین و متفکران معاصرشان به طور جدی سعی نکردند تا اسرار فکری و عملی پیشرفت غرب را درک کنند و آنها را در جهت منافع جامعه و فرهنگ ایران به کار برند. آنها همه مجذوب ظواهر مادی به ویژه افزارهای نظامی غرب شدند. پهلوی‌ها نیز در این اواخر در همین ورطه افتاده سعی کردند از امپراطوری ساسانیان تقلید کنند.

ارسطو می‌گوید آموختن از یک شعر به اندازه آموختن از حقایق عملی با ارزش است. اگر تمام سلاطین موروثی و روشنفکران زمانشان به اندرز منظوم حافظ گوش فرا می‌دادند، شاید ایران مدت‌ها قبل از وقوع انقلاب، نقش مستقیمی در جهان ایفا می‌کرد. حافظ لسان‌الغیب و ترجمان‌الاسرار زعمای کشور را چنین نصیحت می‌کند:

تکیه بر جان بزرگان نتوان زد بگزاف

مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
دست آورد انقلاب ایران فراتر از انهدام

روسیه و بریتانیا ایران را به دو منطقه تحت نفوذ خود تقسیم کردند و هرگونه امکان روی کارآمدن یک حکومت مبتنی بر قانون اساسی که می‌توانست تا حدی دو آرمان استقلال طلبی و آزادی‌خواهی را جامه عمل بپوشاند تباہ ساختند "مورگان شوستر" آمریکایی به درستی مداخلات امپریالیستی روسیه و انگلستان را در امور داخلی ایران به عنوان "اختناق ایران" توصیف کرده است. چند دهه بعد نیز مبارزه برای استقلال و آزادی ایران بار دیگر در ابتدای راه از حرکت بازماند دولت امریکا، قهرمان تاریخی استقلال و آزادی ایران، با استفاده از سازمان اطلاعات (سیا) دولت ملی‌گرای مصدق را سرنگون ساخت. زیرا که وی معتقد بود، ایران در مبارزه با بریتانیا جز "استقلال یا انقیاد" راه دیگری ندارد.

با این وجود، تقصیر اصلی از دست رفتن این دو فرصت طلایی در قرن بیستم را باید اساساً به گردن سلاطین ایران گذاشت. سلاطین صفویه و قاجاریه به ویژه سعی کردند شیوه امپراطوری ساسانیان را در پیش گرفته و از توصیه‌های ضعیف سیاسی و کوتاه نظرانه پیش از آن زمان پیروی کنند. از یک سوی صاحبان سیاست‌نامه‌ها نظیر خواجه نظام‌الملک به سلاطین توصیه می‌کردند که مردم "رمه‌اند و شاه "چوپان" و مردم و سرزمین مایملک مطلق

سنت سلطنتی موروثی بود. آیت‌الله خمینی (ره) در بنیان‌گذاری نظام جمهوری اسلامی، مشهورترین خواسته‌های خود یعنی اصول استقلال و آزادی را در کنار اسلام قرارداد. قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز حاوی این اصول است. لکن مهم‌ترین نکته که در عین حال کمترین توجه نیز به آن شده ماده ۹ قانون اساسی است که تصریح می‌کند، این اصول از "هم تفکیک ناپذیرند" و حراست از آن‌ها وظیفه "دولت و مردم است".

هدف از استقلال آن طوری که در آن وقت مدنظر بود حداقل تا حدودی محقق شد. ربع قرن استیلای امریکا بر ایران پایان یافت. رهبران ایران به میزان بی‌سابقه‌ای کنترل سرنوشت کشور را در داخل و در خارج، خود بدست گرفتند. حتی تجاوز وحشیانه عراق نیز نتوانست در عزم ایران به حفظ استقلال کشور خدشه‌ای وارد آورد. بلکه بر عکس، جنگ هشت ساله علاقه ایرانی‌ها را به حراست از استقلال کشور عمیق‌تر کرد. لکن فرصت تحقق آزادی سیاسی حتی بعد از جنگ با عراق نیز دور از دسترس بود. به علاوه، بازسازی اقتصاد ناتوان و تقویت بنیه نظامی تضعیف شده نیز برای یک دوره هشت ساله دیگر درصدر اولویتها قرار گرفت.

اما بالاخره این فرصت تاریخی فرا رسید تا ملت برای حصول آزادی سیاسی تلاش کند. در دوم خرداد ۱۳۷۶ بیست میلیون مرد و زن جوان در یک انتخابات بی‌نظیر در تاریخ ایران آزادانه جنابعالی را به عنوان رئیس جمهور اسلامی ایران انتخاب کردند. درست بعد از انتخاب شما من در نوشته‌هایم ناظران مسائل ایران را که از وجود رابطه تنگاتنگ در جهان‌بینی شما بین برنامه اصلاحات برای تحقق دموکراسی و عدالت اسلامی از یک سوی و فراطرحوان تنش‌زدائی و گفتگوی بین ایران و سایر کشورها از سوی دیگر غافل بودند، انتقاد کردم. من این نظرات شما را با استفاده از نظریه‌ای که در مطالعات بین‌المللی در غرب تحت عنوان "صلح دموکراتیک" وجود دارد مفهوم سازی کردم با این تفاوت که در مورد ایران این نظریه را "صلح دموکراتیک اسلامی" می‌نامم یعنی صلح دموکراتیک مبتنی بر ارزش‌های اسلامی.

نتایج این تحول بر همگان روشن است. به رغم تمام نامالایمات، موفقیت ایران در برگزاری نخستین انتخابات شهری در تاریخ معاصر با بهبود بی‌سابقه روابط ایران با اکثر کشورهای جهان متقارن بوده است.

نظرسنجی افکار عمومی مردم در امریکا مبین تغییر مطلوب در برخورد مردم

می‌توانند در نظر و عمل اجماعی را در مورد خطوط تفکیک میان این اصول بنیادی در چارچوب دنیای واقعی که به شدت در حال کوچک شدن است ایجاد کنند. اجازه می‌خواهم در این جا برای روشن شدن منظورم این سه اصل حیاتی را به صورت مجزا به اختصار تشریح کنم.

اولاً، استقلال مطلق نیست در استقلال همواره درجه‌ای از وابستگی خصوصاً در عصر اینترنت و پیوستگی جهانی و اشاعه دانش علمی و تخصص فنی وجود دارد. لذا با توجه به این واقعیات سؤالاتی پیش می‌آید. مثلاً آیا دموکراسی‌های قدرتمند صنعتی وابسته به نفت تا چه اندازه استقلال دارند؟ مثال دیگر، میزان استقلال کشورهای جهان سومی که به سرمایه و دانش فنی و علمی نیاز دارند تا چه حد است؟

غرب بعد از طی چهار صد سال دوران تحول به وضعیت فعلی رسیده است. لکن به خاطر رشد فن‌آوری، سطح پیشرفت غرب سریع‌تر خواهد شد. گفته می‌شود که غرب، تنها در عرض صد سال آینده هزاره جدید، معادل بیست هزار سال ترقی خواهد کرد. تصور کنید در عرض هزار سال سطح ترقی بشر به کجا خواهد رسید. برای بشریت این گونه سرعت سرسام‌آور در توسعه هم می‌تواند حامل رحمت باشد و هم ناقل ذلت. نکته اصلی اینجاست که

امریکا نسبت به ایران است. بررسی افکار عمومی در تهران نیز نشان می‌دهد که سیاست خارجی فعال ایران در صحنه جهانی که به طور مؤثری توسط وزیر خارجه ایران جناب آقای کمال خرازی اجرا می‌شود تا حد زیادی مورد قبول و محل اعتماد مردم ایران است.

با وجود این، اکنون زمان افراط در خودستایی نیست. حاصل دو پیش فرض فوق‌الذکر من این است که صرف نظر از میزان اهمیت راهبردی ایران در جهان، این کشور هنگامی قادر خواهد بود در نظام بین‌المللی نقش عمده‌ای ایفا کند که دولت و مردم ایران موافقت نمایند که توازن معقولی در نظریات و به ویژه در عمل بین استقلال طلبی و آزادی خواهی و اسلام‌گرایی از یک سوی و بین این اصول مندرج در قانون اساسی با ضرورت برخورد سازنده با دنیای واقعی در حال تغییر ایجاد شود. از این رو سومین و آخرین پیش فرض من این است که بنیادی‌ترین چالش ایران در آینده در چگونگی اجرای مؤثر اصول سه وجهی "صلح دموکراتیک مبتنی بر ارزش‌های اسلامی" است.

قانون اساسی ایران، استقلال، آزادی و اسلام را به هم مرتبط ساخته است. سؤال بنیادی این است که چگونه دولت و مردم ایران

چنین رشد و توسعه‌ی برق‌آسا در فن‌آوری و اطلاع‌رسانی، ناگزیر منتهی به دنیایی خواهد شد. که در این دنیا عدم توجه دقیق به عوارض حیاتی این تحولات همه جانبه پراستقلال، به مثابه خودکشی ملی خواهد بود.

ثانیاً، بهره‌مندی از هر نوع آزادی اعم از فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نیز مطلق نمی‌باشد. برای مثال آزادی فرهنگی را در نظر بگیرید. اگر آزادی فرهنگی را نسبی‌گرائی لجام گسیخته فرهنگی معنا کنیم آنگاه بر سر مفهوم حیاتی بیگانگی انبیا بشر که تجلی آفرینش خداوندی است چه خواهد آمد؟ اگر براساس آنچه "نلسون ماندلا" اکنون می‌گوید و یا سعدی قرن‌ها پیش گفته است "چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار" پس چگونه یک فرهنگ قادر است مشکلات سایرین را نادیده انگارد، اگر بی‌اعتنایی به سرنوشت بنی‌آدم رواج گیرد، عاقبت توسعه‌ی بین‌المللی حقوق بشر و همچنین قانون انسان‌دوستانه چه خواهد شد؟ آیا جامعه جهانی به بهانه نسبی‌گرائی مطلق مثلاً می‌بایست از اعلام جرم علیه افرادی نظیر پینوشه و میلوشویچ صرف نظر کند.

سؤال‌های مشابهی را می‌توان در مورد آزادی سیاسی مطرح کرد. درباره تقاضاهای مردم

ایران برای دموکراسی در ایران، چطور می‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که امروزه نزدیک به نیمی از کشورهای مستقل جهان، دموکراتیک به حساب می‌آیند. از پیروزی انقلاب ایران تا امروز تعداد این کشورها دو برابر شده است. قانون اساسی ایران هم مانند قانون اساسی بسیاری از کشورهای دیگر، هم آزادی فردی و هم آزادی جمعی را به طور مفصل تصریح کرده است و حال آن‌که در عمل این حقوق در اغلب کشورها به شدت مورد تعرض قرار می‌گیرند.

ثالثاً، اجازه بدهید که در مورد ارتباط تنگاتنگ و بسیار مهم اسلام و اصول استقلال و آزادی صحبت کنم. تاجایی که به وابستگی متقابل مربوط می‌شود، هیچ تردیدی نیست که دین در انقلاب ایران، همانند انقلاب امریکا در بسیج مقاومت علیه سلطه بیگانگان، نقش به سزایی ایفا کرد. در هر دو مورد رهبران مذهبی، مردم را مطمئن ساختند که مقاومت آن‌ها در مقابل سلطه بیگانگان مورد توجه خداوند متعال و مأجور است. لکن مقایسه این دو انقلاب درباره رابطه دین و آزادی مسأله دیگری است. اولین متمم قانون اساسی امریکا دین را از آزادی جدا می‌کند، حال آن‌که قانون اساسی ایران آن‌ها را ادغام می‌سازد.

اما ارتباط متقابل اسلام و دموکراسی،

تردید تشخیص می‌دادند که دین به معنای اخلاق و فضیلت برای جمهوریت لازم است. ثانیاً، اگر استعاره "دیوار جدائی میان دین و آزادی" آن‌طور که اغلب تصور می‌کنند، امر مطلق بود آن‌گاه دادگاه‌های امریکا نمی‌بایستی طی دویست سال گذشته برای مرزبندی و روشن ساختن ارتباط این دو امر در قضایای مربوط، تلاش می‌کردند. ثالثاً، در حقیقت مردم امریکا یکی از خدا ترس‌ترین، کلیسارترین و صادق‌ترین مردم دنیای غرب می‌باشند. حقیقت این است که در طلیعه هزاره جدید، نگرانی امریکائی‌ها از تبعات شوم جهانی شدن، کورکورانه و ایدئولوژی بی‌بند و بار اقتصاد آزاد، کاهش حساسیت‌های اخلاقی است.

برای مثال ریچارد تارناس فیلسوف و نویسنده کتاب "اشتقاق ذهن غربی" معتقد است که خطر عمده‌ای که امروز با آن مواجه هستیم این است که تلاش برای رسیدن به فن‌آوری با بیداری روحی و معنوی دوران ما همخوان نیست.

در چنین طرز فکری البته امریکائی‌ها می‌توانند از ایرانی‌ها درس بگیرند. تمدن ایران اسلامی، نگرانی‌های معنوی و دنیوی را با هم در می‌آمیزد. به قول "ان مری شیعلم" حافظ شاید نخستین شاعر دنیای ادب فارسی است که به

مسائل بنیادی بیشتری را مطرح می‌سازد. جناب آقای رئیس جمهور، شما در پیام خلاق تلویزیونی خود به مردم امریکا، بنیان‌گذاران امریکا و جمهوری اسلامی را موازی هم قرار دادید و خاطر نشان ساختید که در هر دو مورد دین با جمهوری‌خواهی و دمکراسی و آزادی هماهنگ بود، همان‌طوری که حضرتعالی به خوبی مطلع هستید، قانون اساسی امریکا مذهب را از دولت جدا می‌سازد و حال آن که قانون اساسی ایران آن‌ها را به هم متصل ساخته است.

ظاهراً این تفاوت بین قانون اساسی ایران و قانون اساسی امریکا ممکن است به گونه‌ای تعبیر شود که بنیان‌گذاران جمهوری امریکا توجهی به دین، معنویات و اخلاقیات نداشته، دین و دولت صد در صد از یک دیگر مجزا هستند و توده مردم امریکا نیز به خداوند متعال ایمانی ندارند.

جناب آقای رئیس جمهور شما در ابتکار تلویزیونی خود به مردم امریکا، اندیشه گفتگوی تمدن‌ها را در حقیقت به گفتگوی مردم ایران و امریکا نیز تعمیم دادید. براین اساس لازم است عرض کنم که اولاً بنیان‌گذاران امریکا از جمله جرج واشنگتن، جیمز مدیسون و بنجامین فرانکلین تا تاموس جفرسون بدون

خوبی یگانگی جهان مادی و محیط معنوی را تشخیص داده است. من معتقدم که ما برای پیدا کردن جایگاه ایران در صحنه جهانی هزاره جدید به بینش و دید فکری حافظانه نیازمندیم.

در خانمه عرایضم تاکید می‌کنم، برای این که ایران بتواند در هزاره جدید نقشی حتی برجسته‌تر از گذشته ایفا کند، تحقق سه شرط زیر ضروری است:

اولاً، لازم است دولت و مردم ایران دریابند که اهمیت راهبردی ایران فی‌نفسه و به تنهایی ضامن آن نیست که مردم ایران لزوماً در آتیه سرنوشت خود را در دست گیرند.

ثانیاً، دولت و مردم ایران نیاز دارند که

به سطح معقولی از اجماع در مورد اولویت‌بندی اصول بنیادی استقلال، آزادی و اسلام برسند که من آن را صلح دمکراتیک مبتنی بر ارزش‌های اسلامی می‌نامم.

ثالثاً، مهم‌ترین نکته این است که دولت و مردم نیاز دارند نهادها و روش‌های مناسبی برای فعلیت بخشیدن مؤثر اصول سه‌گانه فوق ایجاد نمایند؛ زیرا من معتقدم که ثبات نظام سیاسی مستلزم اجرای عدالت متساوی برای همه مردم در مقابل قانون است و نیل به یک چنین عدالت منصفانه‌ای بدون تعمیم آزادی برای تمام اقشار جامعه غیرممکن است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی